

## تقی زاده و عین الدوله

### ایرج افشار

در میان اسناد و اوراقی چند از سید حسن تقی زاده که به لطف همسر ایشان دیده‌ام هشت مکتوب مهم تاریخی مربوط به قضیه انقلاب تبریز و متوقف شدن عین الدوله در باسمنج (۱۳۲۷ قمری) وجود دارد که از لحاظ روشن شدن وقایع آن عهد و توجه بیشتر به اعتبار و اهمیت تقی زاده در آن قضایا قابل دقت مخصوص است. تقی زاده در ۱۴ ذی‌الحجه ۱۳۲۶ از اروپا به تبریز وارد شده بوده است. (کتاب قیام آذربایجان تألیف اسمعیل امیر خیزی، ص ۲۵۰)

نامه اول از حسینقلی خان، گماشته عین الدوله است. پاکت این نامه مورخ دوم محرم [۱۳۲۷] است. از آن بر می‌آید که تقی زاده به مکتوب‌های قبلی او جوابی نداده است.

نامه دوم و سوم جواب نامه‌های حسینقلی مذکور در فوق است که سواد اولی به خط تقی زاده و از دومی دو سواد یکی به خط تقی زاده و دیگری به خط خوشی (که طبعاً از آن تقی زاده نیست) در دست است. ولی معلوم نیست چرا این نامه خوشخط ارسال نشده است. شاید نسخه دیگرش که احتمالاً به خط تقی زاده بوده ارسال شده بوده است. بهر تقدیر نامه خوشخط مذکور در پاکتی که به مهر تقی زاده رسیده و عنوان آن نوشته شده بود ارسال نشده است. ولی از

لحاظ بازنمایی عقاید و افکار تقی‌زاده و اخبار وقایع آن جریان قابل توجه است. نامه چهارم: سواد نامه‌ای است از تقی‌زاده به حسینقلی خان گماشته عین‌الدوله. این نامه‌ای است که تقی‌زاده پس از ملاقات با حسینقلی خان در تبریز در باب تصمیمات و نظریات انجمن ایالتی به او نوشته.

نامه‌های پنجم و هفتم از عین‌الدوله است. اولی نامه‌ای است که مقدمه عین‌الدوله به تقی‌زاده نوشته و آرزو داشته است که با تقی‌زاده ملاقات کند. نامه دوم در جواب تقی‌زاده است و از آن بر می‌آید که تقی‌زاده از ملاقات سرباز زده و مذاکره را به آمدن شخصی از طرف عین‌الدوله به تبریز موکول کرده بوده است. نامه‌های ششم و هشتم جواب‌های تقی‌زاده است به دو نامه عین‌الدوله. در نامه اول خواسته است که عین‌الدوله یکی از همراهان خود را برای مذاکره به تبریز بفرستد. از نامه دوم بر می‌آید که تقی‌زاده عین‌الدوله را در لباس نصیحت و هشدار به بسیاری از دقایق متوجه کرده است. تا بدانجا که گفته است که افراد در آخر عمر به خیر آخرت بیشتر محتاج می‌شوند!

ایرج افشار

— ۱ —

نامه حسینقلی خان گماشته عین‌الدوله به تقی‌زاده

روی پاکت

عریضه - حضور مبارک حضرت مستطاب اجل آقای آقا سید حسن

تقی‌زاده مدظله ملاحظه فرمائید: ۲-۲۴۶۸ شهر محرم‌الحرام [۱۳۲۷]

\*\*\*

هو

قربان وجود مبارکت شوم سه مرتبه عریضه یکی به توسط آدم مخصوص، دو مرتبه به توسط پوست عرض کرده تا امروز که دویم ماه است جواب زیارت نشده و همون (کذا) شخص که حامل عریضه است برنگشته. امروز مجدداً جسارت نموده عرض می‌کنم و آن شخص خودشان هم شرحی عرض کرده‌اند لفاً ملاحظه خواهید (کذا) فرمود. در هر صورت ملاقات با حضرت مستطاب عالی واجب و لازم شده. هر طوری که رأی مبارک علاقه گرفته است و بگیرد ممکن است. اگر عیوباتی در میان هست و می‌دانید مرقوم فرمائید رفع عیوبات خواهد (کذا) شد. بهرنهوی (کذا) که صلاح است از هر بابت تمضی شده اسباب ملاقات را فراهم بیاورید. یا این که خود چاکر را به شهر احضار فرمائید شرفیاب شده حضوراً هر طوری که صلاح است بفرمائید.

از روزی که چاکر وارد شده‌ام تا امروز ازین شخص<sup>(۱)</sup> بدی در حق اهالی شهر ندیده‌ام و من بعد هم نخواهند (کذا) کرد. با هزا [را] طرف شده با هزار زحمت تا به حال کار درین درجه مانده و تاکنون کسی نبوده که مطالب و خیر خواهی (کذا) خودش را بگوید و آنچه که (کذا) باید نتیجه گرفته شود بگیرد.

از روزی که حضرت مستطاب عالی تشریف آورده‌اید همه روزه به چاکر می‌فرمایند ۱ اسباب فراهم بیاید تا حضرت اجل عالی را ملاقات نماید و زیاده از اندازه از تشریف آوردن حضرت مستطاب عالی خوشوقت و مسرت دارد که با ملاقات کار تمام بشود. حالا موقع است. هر طوری که صلاح است مرقوم فرمائید عیوبات از میان برداشته شود، اسباب ملاقات فراهم آید.

بعضی مطالب بود نمی‌توانم عرض نمایم و شرح دهم. معلوم است

حضوراً به عرض خواهد (کذا) رسید. استدعا دارم زیاده ازین تأخیر را در کار صلاح ندانید. به خدای لاشریک قسم است و به آن عهد و پیمان قسم است که تجدید عهد و قسم می‌نمایم اگر چاکر یک نکته در کار و در ملاقات یا در وجود این شخص اعیب بدانم ابداً اگر صد مرتبه بکشند اقدام نخواهم (کذا) کرد و تمام مطالب را به حضور مبارک عرض خواهم (کذا) کرد. معلوم است جواب پاکت جوف را و جواب چاکر را التفات خواهید (کذا) فرمود.

زیاده تصدقت حسینقلی زیاده جسارت است.

— ۲ —

سوادنامه تقی‌زاده به حسینقلی خان گماشته عین‌الدوله

مخدوم مکرما مرقومه شما اسباب خوشوقتی شد. مکاتیب مرسوله از پست نرسیده. خودم هم مایل به ملاقات شما بودم و خوب شد که خودتان نیز به مقام یادآوری دوستان قدیم برآمدید. مختصراً عرض می‌کنم فرصت تحریر هیچ نیست. اسباب تشریف شما را به شهر مهیا کرده‌ام و زحمت می‌دهم که فردا روز جمعه سه ساعت به غروب مانده تنها یا فقط با یک آدم خودتان به شهر تشریف بیاورید و در اداره مساوات که روبه روی اطاق نظام است من منتظر شما خواهم بود. به قراول‌های سنگرهای شهر اطلاع داده شده به مجرد اظهار اسم خودتان راه می‌دهند و بی‌زحمت به همان‌جا می‌رسید، مطالب حضوراً صحبت می‌شود. باقی سلامت شما را طالبم.

س. ح. تقی‌زاده

## — ۳ —

## نامه تقی‌زاده به حسینقلی گماشته عین‌الدوله

خطاب روی پاکت به مهر «سیدحسن تقی‌زاده» است و به خط خوش است (یعنی خط تقی‌زاده نیست) بدین عبارت:

باسم‌ج - مخدوم مکرم مهربان سرکار حسینقلی خان گماشته حضرت اقدس امجد اسعد ارفع والا شاهزاده عین‌الدوله دامت شوکته ملاحظه فرمایند. پنجشنبه ۱۸ محرم

متن نامه نیز به خط خوش منشی است و امضای آن از آن تقی‌زاده. این نامه با وضعی که پاکت آن دارد به مقصد ارسال نشده است. ممکن است که نسخه دیگری که حتماً به خط خود تقی‌زاده بوده است ارسال شده باشد. یا اصلاً از ارسال منصرف شده باشد. مواد اصلی این نامه به خط تقی‌زاده نیز در میان اوراق موجودست و تفاوت میان دو صورت مکتوب بسیار بسیار اندک است.

\*\*\*

مخدوما مکرم بعد از سلام معروض می‌دارد که آنچه ذیلاً می‌نویسم نتیجه عقل و علم و اطلاع و حس و وجدان و بالاخره دین من است. اگر در بنده ذره‌ای اینها را سراغ دارید مختصراً عرض می‌کنم این آخرین مکتوب من است و دیگر بعد ازین هیچ نخواهم نوشت و همیشه طالب صداقت و مردانگی و یکسره شدن امور هستم. کار چانه‌زنی و خطابت و قلم‌زنی و کتابت در ایران به یاوه و افتضاح رسیده و همه به مشاعره بچه‌گانه و اظهار فضیلت و استهزای مدعی و الزام خصم منحصر گشته. به قول فرنگی‌ها از قوای مادی و معنوی عالم برای اداره و انتظام مملکت به جای پول و قشون نظامی همان ترسل و تلگراف و نطق

مانده که خیال می‌کنیم (با وعده و نوید و امیدوار کردن به مراحم دولت ابد آیت یا تهدید و وعید و استعمال کلمات هرزگی رجاله و چهار تا اشرار و مفسدین و لامذهبان و اجامر و الواد و اوباش الخ و سرکوبی یاغیان و تنبیه اردوی ظفر نمون و عساکر نصرت متأثر و غیره و غیره) می‌شود انقلابات جدی واقعی را دفع و بی‌واسطه آب آتش را خاموش کرد. ازین تدابیر سیاسی دولتی شاه سلطان حسین هم نسبت به افغان خیلی به خرج داده<sup>(۲)</sup> و مؤثر نشد.

باری مقصود نصیحت نبود، منظور جلب نظر دقت اولیای امور بر تبدیل مسلک‌های پوچ قدیم و پیش گرفتن صداقت است که بهترین پلتیکه‌است که گفته‌اند النجاه فی الصدق و خیلی عار می‌دانم که غرور و خبط و جهالت چنان رجال بزرگ و سالخورده و ریش سفیدان عاقل مملکت را گرفته و منهمک در سلوک راه کج شده باشند که مثل من جوان بی‌تجربه برای آنکه یک قدری نظر خود را به ماورای افق این ویرانه توسیع کرده و سر از برف در آورده‌ام به اولیای امور و عقلای قوم و رجال و وزرای کهن و شیوخ سالخورده دربار فلک مدار و حضرات آصف تدبیر ناصح واقع بشوم.

یک مشت بچه سالخورد و خوردسال (کذا) کودک‌آسا مملکت قدیم کیان را بازیچه لجاجت و چشم همدیگر درآوردن و خون خوردن و حرف به کرسی نشاندن و ملعبه افتضاح کرده‌اند. خون هموطنان و برادران را می‌ریزند که خیر باید شما التماس کنید! من پیش نمی‌افتم! بر می‌خورد! شما پیش بیایید! و بالعکس، افسوس که خردمندان برفتند و... [جای ایشان گرفتند].<sup>(۳)</sup>

آنچه می‌بینم در کسی رحم به حال این خاک نیست و دلسوزی ندارد، نه در آنها که ادعای وطن‌پرستی می‌کنند و نه در آنان که خود را صاحب خاک و

مالک الرقاب و اولی به تصرف و رعیت را فضول و رجاله می‌دانند. همه به همدیگر افتاده و به لج‌بازی اسباب پذیرایی دشمن بیگانه را فراهم می‌کنند. پادشاه ممالک محروسه ایران که در قدمت تاریخ و عزت ماضی اول و در وسعت خاک دهم کشور عالم است تمام شرافت و عظمت شاهنشاهی خود را در ریختن یک قاشق خون من و امثال من می‌داند و شاید اگر موفق بشود چراغانی و آتشبازی در باغ شاه هم می‌کند. مثل این که ولایت بغداد را که موقع مداین پایتخت قدیم ایران و بابل پایتخت کلدان است فتح<sup>(۴)</sup> و ضمیمه ممالک خویش نمود.

هر چه نوشتم از سوز دل بود، ببخشید و این چند سطر را با کمال تندی و قلم اندازی نوشتم. مقصود روزنامه‌نگاری و اقامه ادله حقانیت و دلیل تراشی نیست، والا بنده نیز غیر ازین لب منطقی بگشادمی و در تشریح حقایق احوال نه از راه مغالطه منطقی یا شعر و جدل و سفسطه بهتر از منشیان اردوی اعظم همیونی داد مردی دادمی. زیرا هر چه می‌نویسم از دل می‌آید. نه آنکه دین و وجدان را به دنائیر بفروشم. از همه جسارات عذر می‌خواهم و بی‌غرضی خود را شفیع می‌کنم.

بعد از آن که برحسب اظهار صداقت و حاضر شدن بهر ترتیب از طرف عالی‌ترتیبی برای آمدن هیأتی از باسمنج به شهر برای مذاکرات ابتدائیه تقدیم شد یک مرتبه به واسطه تغییر ناگهانی همه آن مظاهرات دوستانه انکار شد. حتی بعضی وعده‌های صریح مثل خلاص غرباء نیز از قوه به فعل نیامد. ملت نیز که لاجرم از یک نفس بیشتر صعب‌المراس‌تر و سرکش‌تر است از مشاهده این علامات مخالف صداقت رسید و حمل بر محل‌های دیگر نمود. من هم اگر چه

بدواً مایوس شدم ولی بالاخره باز سائقه دلسوزی وطن و احتمال امکان صداقت مرا بر آن داشت که ثانیاً دامن بر کمر زده به نصایح مؤثر وجوه قوم را بر آن واداشتم که از لجبازی و مقابله بالمثل به حکم تکلیف شرعی کناره جسته و از اتباع هوی و هوس پرهیزیده هر نوع تضرع را نیز برای اتمام حجت به تمام عالم و با وجدانان اهل اردو در راه اخذ حقوق خود از پادشاه ایرانی خویش قبول کنند. لهذا نتیجه زحمات خود و مقررات ملت را ذیلاً اختصاراً عرض می‌کنم:

ملت قبول می‌کند که در هر روزی که معین می‌فرمایند قریب پنج و شش نفر از علماء و عقلا و وجوه شهر را به باسمنج گسیل دارد برای اصفای فرمایشات حضرت اقدس والا در زمینه سعادت ملت و عزت دولت [و تضرع و استغاثه به آستان ملک پاسبان برای اخذ حقوق مشروع خود(۵)] فقط اهالی شهر برای ارسال رسل خود یک شرط و به جهت امکان اصلاح یک اخطار می‌نمایند. شرط ارسال بلا شبهه فراهم آوردن وسایط امنیت جانی و شرفی است و آن امنیت با وضع معلوم اردو فقط به توسط یکی از قناسل می‌شود که به واسطه سبقت امثال و نظایر گویا قونسول انگلیس بهتر باشد و مناسب‌تر.

پس اگر مقتضی بدانند یعنی مایل به وقوع این ملاقات باشند حضرت اقدس والا به جناب جنرال قونسول انگلیس مرقوم دارند که هیأت مشرفه را از شهر برداشته بدانجا بیاید.

اخطاری که نظر اولیای امور اصلاح طلب را لازم است بدان جلب کرد لزوم توقف اعمال حربیه و عدم جریان وقایع موجب بر تغلیظ ماده است که هر روزه متکرر می‌شود. پس لازم است که هر یک متارکه موقتی از طرفین در تشدید نفرت بشود.



این بود خلاصه مطالب که عرض شده و به عرض برسانید. از حامل جواب بفرستید. این مکتوب را با کمال کسالت نوشتم و از بی‌ربطی آن عذر می‌خواهم. خیرخواه اولاد ایران. س. ح. تقی‌زاده

— ۴ —

### سوادنامه دیگر از تقی‌زاده به حسینقلی خان گماشته عین‌الدوله

مخدوما مکرما بعد از سلام زحمت می‌دهد. امیدوارم که پیغامات شفاهی مرا خدمت حضرت والا رسانیده و ترتیبی که عرض شد مطبوع و موافق رأی ایشان افتاده باشد. اینک مجدداً زحمت می‌دهد که بعد از حرکت شما مجمعی از اعضای محترم انجمن ایالتی آذربایجان و آقایان ثقیة الاسلام و سیدالمحققین و بعضی دیگر ترتیب داده مطلب را بیان کردم و همه به همان قرار قائل شدند. لهذا اظهار می‌دارد که برحسب شرطی که عرض شد حضور حضرت اقدس والا عرضه بدارید که چند نفر از امنای خود و عقلای مال اندیش دولتخواه ملت دوست اردو را که نماینده رسمی مسلک حضرت اقدس باشند منتخب و مرخص فرمایند که این چهار و پنج نفر مبعوث محترم روز پنجشنبه ۱۲ ماه را صبحی از باسمنج حرکت فرموده برای ناهار به شهر تشریف بیاورند که با چند نفر منتخبین ملت برادرانه و دوستانه ملاقات و زمینه صلح با صداقت را حاضر کرده اسباب رفع اختلاف را فراهم و در حقیقت مقاصد و مکنونات حضرت والا و نیت مقدس ایشان اظهار نمایند. به عبارت مختصر همه اسباب و لوازم تشریف ایشان فراهم و نکات احترام و پذیرایی مرعی شده چنان است که به خانه خود تشریف می‌آورند.

پس روز پنجشنبه طرف صبح حرکت و از راه مارالان به دولت منزل جناب مستطاب شریعتمدار آقای وهاب آقا خلف مرحوم آقا میرفتاح طاب ثراه تشریف بیاورند. جمعی منتظر قدوم و حاضر استقبال می‌شوند که راهنمایی کنند. اما وضع و ترتیب صحبت چنان است که به عقیده این بنده ابتداءً مقاصد طرفین و زمینه صحبت تشریح می‌شود و در مجلس اول رأی ملت پرورانه اقدس والا و نیات دولت پیشنهاد می‌شود و در صورت حصول و عدم نتیجه به هر حال قطعاً و جداً لازم می‌دانم مصلحت طرفین و عدم اشتهاارات بی‌مأخذ و بکلی بی‌ثمر نشدن ملاقات مثل ملاقات‌های قدیم یک «پروتو کول» یا (صورت مجلس) نوشته شده به امضای طرفین برسد.

دیگر آنکه باز بنده صلاح در آن می‌دانم که رأی بندگان حضرت والا نیز اقتضا نماید یکی از نمایندگان دول متحابه غیر از دول مجاوره نیز درین جلسه فقط به شکل تماشاچی بدون عنوان رسمی و دخالت در صحبت یا مرجعیت باشد. در صورت مقتضی دانستن بهتر می‌دانم که از طرف حضرت والا به قونسول فرانسه یا آمریکا مثلاً اشاره و دعوتی بشود با توضیح عنوان که رسمیتی ندارد و تماشاچی است.

این ملاحظات که عرض شد از روی صداقت و انصاف است و حسن ترتیب است و به هیچ یک از طرفین فایده مخصوص یا ضرر مخصوص ندارد. تا حسن ظن و رأی صائب والا چه اقتضا فرماید.

دیگر متمنی است که برای امکان و احتمال لزوم بعضی مذاکرات غدغن فرمایند همان روز سیم تلگراف را تا با سمنج دائر کنند. والسلام.

عجالتاً تا رسیدن جواب این ترتیب را محقق الوقوع فرض می‌کنیم و همان

روز معهود خانه و ترتیبات همه مهیا خواهد شد. مگر آنکه زودتر جوابی در تغییر این ترتیب از طرف شما برسد و آنچه عرض شد نتیجه همان مجمع بود که عرض کردم که اظهار این ترتیب به آن جانب به عهده بنده شده و اطلاعاً عرض می‌شود که جناب آقای ثقة‌الاسلام و آقای سید المحققین نیز در آن جلسه روز پنجشنبه حاضر خواهند بود و وعده گرفته شده.

باقی ادعیه خالصانه بر نجات مملکت از بدبختی و انحصار این شرف به بزرگترین رجال ایران. مستدعی آنکه زودتر جواب بفرستید.

گمنام - س. ح. تقی‌زاده

— ۵ —

نامه اول عین‌الدوله به تقی‌زاده

روی پاکت

خدمت جناب مستطاب شریعتمدار اجل عالی آقای سید حسن تقی‌زاده سلمه‌الله تعالی ملحوظ افتد.

عرض می‌شود بی‌مقدمه بهتر است عرض کنم خوب می‌دانید دو سال توقف در کنج ده مثل آن بود که درین عالم نیستم. شاهد حال وجود محترم خودتان است. راه مکاتبه و مخابره و مکالمه بر همه بسته و از دنیا وارسته بخت بد آبشخور بدینجا کشید. خدا را شاهد می‌گیرم که از این حرکت باز نیتم بر خبر دولت و ملت بود. گواه در آستین رفتار چند ماهه در نظر حق‌بین هرکس دلیل قاطعی است.

پیغام و اظهار مهربانی در وقتی رسید که تدارک هر کاری از دست رفته و

بہتر آن دانست صبر و سکوت را اختیار کند. شاید خداوند فرجی دهد و آنچه توانست تحمل بر خود و نصایح به هر دو طرف کرد. چون خدا نمی‌خواست تمام حکایت سنگ و سبو و نقش بر آب شد.

ورود حضرت عالی اسباب خوشوقتی گردید که شاید خدا خواسته و باب فرجی به روی همه گشوده. درین چند روز بعضی‌ها به اشاره چیزی نوشته جوابی نرسید. چون به ظن خود خود را خیرخواه عموم می‌دانم پرده صبر و طاقت شکیبایی دریده این است که زحمت افزا می‌شوم و حالا خداوند مهار این کشتی طوفانی شکسته را به دست من بنده داده است تا به قدری که بتوانم باید بکوشم که به لطف خدا به ساحل رسانم. آنچه درین مدت سیر حالت اهل این مملکت را کردم هیچکس را ندیدم درد وطن و نوع داشته باشد. هر یک به خیالی و هوائی هستند. اصل مقصود را از دست داده و هر دو طرف به دنبال خیالات شخصی و اغراض نفسانی می‌باشند.

امروز بعد از فضل خدا امیدم به وجود محترم حضرت عالی است که می‌دانم درد وطن و نوع را دارید و از هر آلاشی منزہ و مبری هستند. وقت است قدمی بردارید و با موافقت من بنده به یاری اولیاء حق شاید این کشتی به ساحل برسد. این آتش خانمان سوز خواموش (کذا) شود. یک ملت و دولتی هباء و هدر نشود.

دو ساعت اگر ملاقات دست می‌داد امیدوار به مرحمت پروردگارم که گره فرو بسته گشاده شود. مشکلی نیست که آسان نشود. نظر به بیانات عالیہ که در مجلس با کمال قوت قلب برای صلاح وطن و ملت و دولت می‌فرمودید و در جریده مجلس می‌دیدم به وحدانیت حق و وجدان انسانیت قسم خود را یکی از

مخلصین با حقیقت حضرتعالی می دانم و بس. همانقدر که وقت همت است منتظر جواب و اشاره و رای شریف جنابعالی می باشم. زیاده عرض نمی کنم.

— ۶ —

سوادنامه جواب تقی زاده به عین الدوله

عرض می شود رقیمه عالی که حاکی از یک قلب اصلاح طلب و حسن ظن والا نسبت به این عاجز بود زیارت و اسباب شکفتن گلهای امید در دل افسرده که از استیصال وطن و پریشانی ملت بدبخت از این اوضاع ناگوار بی نهایت ملول بود گردید. دیگر به هیچ وجه شرح ماجرا و تفصیل زحمات این گمنام در بدو این کار در طهران محتاج به ذکر نیست و گمان می کنم در حضرت آن بزرگترین رجال ایران که امروز حکم عاقله این دربار را دارید پوشیده نباشد و البته از دور و نزدیک مسبوق شده اید که اینجانب تا امروز از بدو ظهور خودم در عالم حل و عقد و رتق و فتق یا دخول در دایره سیاست و اداره و تدبیر امور مملکت قدمی به طمع دنیا یا به هوای نفس بر نداشته ام و اگر در امری خطا هم رفته باشم چون از خلوص نیت بود به قول فقها مخطی نیز مصیب است. به فرمایش حضرت اقدس والا هم چنین «گواه عاشق صادق در آستین باشد» هر قدمی برداشتم برای یک مقصود مقدس که عبارت از راحت ملت باشد بوده و آسایش بندگان خدا را می خواستم. نه طرفدار اشخاص بودم نه مصدق بی حسابی. افسوس که بدبختانه در مزاج دربار حالی که چون شهر لوط صلحاء و عقلاء مملکت و رجال کافی خیرخواه از آنجا مهاجرت کرده اند مثرثمری نشد و یقین دارم که هیچ کس از رجال ایران حتی دشمنان من هم شخصاً اگر از ایشان انصاف بخواهید به

بیغرضی من شبهه نمی‌کنند.

باری تنها عیب من همین است که در دائره دیپلوماسی هیچ وقت داخل نمی‌شوم و فقط مقاصد پاک را از جان و دل حسن استقبال می‌کنم. ولی هر چه فکر می‌کنم می‌بینم با تحریر ادای هیچ مطلب کما هو حقّه ممکن نیست و باید به هر نحو است از مجرای ناصیه صافی و سیمای بی‌غرض، از روزنه چشم و زبان دل را در طبقی پیش مخاطب گذاشت. لهذا مستدعیم که یکی از امنای خود را به خصوص کسی که سبقت درین امر نموده<sup>(۶)</sup> مأذون فرمائید که به شهر آمده مطالب مکنونه مو به مو گفته و پرده از چشم طرفین برداشته شود تا حقیقت را در آن ظهوری که هست و تماشایان دنیا از هزاران فرسخ می‌بینند ببینند و فکری یا رحمی به حال این خاک بدبخت که یادگار بزرگان بوده و حالا بدبختانه بازیچه یک دسته تازه چرخان بی‌قید گشته بنمایند و شاید این پیغامات مقدمه ملاقات‌ها [ی] بی‌زحمت هم بشود. باقی به عقل آصفانه و دلسوزی والا به خاک اجداد خودتان امیدوارم.

س.ح. تقی‌زاده

## — ۷ —

### نامه دوم عین‌الدوله به تقی‌زاده

روی پاکت

هو - خدمت جناب مستطاب اجل عالی آقای آقا سیدحسن آقای تقی‌زاده دامت برکاته ملحوظ افتد.

عرض می‌شود مرقومه شریفه شرف وصول داد و آنچه را مرقوم داشته بودید تصدیق می‌نماید و خدا را به شهادت می‌طلبید اگر در وجود شریف اندک

استشمام رایحه خودخواهی را می‌کردم بر مقام زحمت نمی‌آمدم و خدا داناست چه بر من گذشته و تا چه درجه تحمل کرده فقط به امید اینکه شاید به فضل اله خدمتی از من به این خاک و وطن و نوع و ملت و دولت بشود. اما هزار حیف که گفته‌ها بی‌ثمر ماند و از هر در که باز آمدم تو دهنی خوردم. هر دو طرف روز به روز بر لجاجت افزوده حسن و قبح کار را به نظر نیاورده تیشه به ریشه می‌زنند. همان بر وجه حقیقت امروز بعد از لطف خدا امیدم به وجود حضرتعالی است و بس. اگر خونخواری و خونریزی و آدمکشی است بس است. اگر افتضاح و بدنامی و رسوائی است کفایت است. دولت با ملت چه تفاوت می‌کند. هر دو یکی است و اگر او نباشد این نیست و اگر این نباشد او نخواهد بود. تا کی و تا چند و تا به کجا از هر طرف که شود کشته سود نصرانی است.

شخصی را که خواسته بودید فرستادم. آنچه باید خواهید فرمود تا مقدمه مطلب به دست بیاید. هر چه به نظر مخلص برسد عرض می‌کنم. موقع کار این چند روزست و فرصت را نباید از دست داد. این بنده نباید چیزی عرض کنم. جنابعالی از محلی تشریف آورده‌اید که همه چیز را دانسته‌اید. بلکه به مخلص باید بفهمانید. زیاده عرض و زحمتی ندارد.

— ۸ —

### سواد جواب تقی زاده به نامه دوم عین الدوله

عرض می‌شود بعد از تقدیم سلام خالصانه به زیارت رقیمه کتبی و رساله ناطق<sup>(۷)</sup> حضرت اقدس والا نائل آمدم و موجب امیدواری و حسن قرب زوال دوره بدبختی مملکت گردید. خدا را به شهادت می‌طلبم که عقیده خوش نیتانه و

نیک فطرتانه آن غمخوار مملکت اجدادی را تماماً در آرزوی راحت ملت با حسیات اعماق قلب خود موافق یافتیم و شهادت خواهم داد پیش خداوند سریع الحساب و اجداد خودم و در مقابل روح لایزال ایران و پاسدار این ملت و وطن و وجدان بشری که حضرت والا می‌خواهید راه عقل و حکمت بروید و وطن را از مخاطره محقق که تشریح آن را به اطلاعات من حواله فرموده بودید برهانید و دوره بدبختی و جنگ برادران را متفی کرده و به این اوضاع ناگوار که دل خونخواران را نیز مضمئز و متنفر نموده و به این صفحه خون‌آلود نفرت‌انگیز که هیچ اسمی غیر از بازیچه جلالت و رذالت نمی‌شود داد خاتمه دهید و در جزو رجال تاریخی مصلح و بزرگ این خاک درآئید و دعای قلبی و شهادت باطنی یک جمع ابرار بی‌غرض را با خود داشته باشید.

و به جرئت می‌گویم آنان که عاقد صلح با شرف می‌شوند در شأن کمتر از رجال فاتح جنگ از قبیل اسکندر و ناپلیون نیستند خصوصاً که فتح و تسخیر ملت را هیچ‌وقت در جزو شئونات و فتوحات ننوشته‌اند و اگر موفق به یک اصلاحی که محل شرف ملت و دولت نشود گشتید (و امید هم دارم که با نیت صاف مشکل نباشد) من بنده به آواز بلند فریاد می‌زنم و ضامن شهادت مستقبل دنیا و بطون تواریخ هم هستم که حضرت‌عالی علاوه بر شرف تاریخی (که دور از بندگان حضرت اقدس رجال ایرانی بدبختانه معتقد نیستند) و اجر و خیر آخرت (که در این روزهای آخر<sup>(۸)</sup> هر کسی خصوصاً آن ذات عالی بی‌احتیاج نیستند) خیر دنیا و عزت اخلاف و عظمت صوری و وجاهت پیش دولت و ملت و کمال سعادت بشری یعنی محبوبیت عموم هم خاکان و بلکه توجه مسلمین دنیا در این دوره روشنایی و علو اسلام و شکفته شدن گل‌های امید در قلب اسلامیت و



رضای روح پاک حضرت ختمی مرتبت و دعای اولیاء و ملائکه را از عرش الهی و حسن توجه ملل متمدنه دنیا را به علاوه لذت روحانی و خلاص از عذاب وجدانی می‌برید و به فوز عظیم رسیده اجر دارین و خیر دنیا و آخرت را مالک گشته مصداق و «لاخوف علیهم و لا هم یحزنون» می‌شوید.

اگر همه این فضایل اخلاق و نام نیک به چیزی می‌ارزد، البته لازم است که خود را و اسطه العقد دولت و ملت قرار داده قدمی مردانه چنان که زینده یک وزیر ایرانی و سرخیل آل قاجار و بهترین اتابکان عجم است بردارید و هر دو طرف را از صرف همه مساعی در زبان و قلم برهانید. بیائید همان‌طور که روز قیامت میان دوزخ و بهشت قوچ مرگ را ذبح می‌کنند در میان دو اردوی هموطن و برادر صافدلانه و معصومانه دیپلوماسی را در شکل یک مار خوش خط و خال سر بکوییم و تملق و تعارف و فصاحت بیان و طلاقت لسان و معجز بنان و شیوه ترسل و همه ابواب بدیع و بیان را مانند تنه انسان عاصی در زمان نزول بلا و زلزله و ظهور و با یا افلا هنگام سكرات موت موقتاً افلا پنج دقیقه کنار گذاشته معانی را وسیله ظهور مراد کرده بگذاریم قلب‌ها کماهی علیه بیواسطه ترجمان مندفع گردد و دل‌های برادران دور افتاده از هم به همدیگر پیوند و یکدیگر را در آغوش کشد و دشمنی‌های مصنوعی دیرینه را فراموش دوره طلائی مورخین یا بهشت دنیا در ملک کیان که مظهر بسی معجزات غیر مترقبه دنیا بوده آشکار گردد و روح و ریحان جای گرگ با میش دمساز شود، در ظل مساعی جمیله عالی.

آه که طاقتم طاق شد. نمی‌دانم این ناله‌های بدبختان را که درخت‌های بارورشان بریده و سوزانده و بزغاله و گاوشان کشته و خورده و جل و پلاسشان برده، ناموسشان پایمال شده، آذوقه‌شان، عیالشان و تخم مزرعه سال نوشان به

یغما رفته، بچه‌های معصومشان ذبح شده، نان‌آور خانه‌شان کشته شده، آیا انین این اطفال و زنان یتیم بیوه این فقرای فلکزده را که در روی حصیر مساجد یا کنج کوچه‌ها و صحراها مانده، در تمام عالم در آسمان و زمین شنونده‌ای هست یا نه؟ و آیا مکافات‌ی برای مسببین آن می‌باشد یا نه؟ اینها برادران دینی تمام متنعمین طهران و هوی‌پرستان پایتخت‌اند و این عزیزان و نجیبان غلام و کنیز یهود و اسیر زنج و حبش نیستند. اولاد کیخسرو و اردشیراند و رعیت شاه عباس. چرا در همه ملک یک سرپرست عاقل یا به اصطلاح شرع عاقله نماند که غم اینها را کشد و دلسوزی به حال این درماندگان یا بازماندگان امپراطوری ایران و شاهنشاهی کیان بکند.

آیا خدا اینها را گله بی‌صاحب خلق کرده یا آن جوان‌های دربار طهران که شب و روز مشغول عیش و نوش و خواندن تصنیف‌های خرابی تبریزاند راست می‌گویند که صاحب تیول این قوم بدبخت و مالک‌الرقاب امت محمداند.

باری دل من تمام شده که سهل است، دل هر دشمن دانا و هر عاقل مستبد یا مشروطه!!!! هم سهل است، دل هر خونخوار هم تمام شده. یا فرجی از خدا و برانگیخته گان الهی یا عذاب‌ی که در میان مستغرقین امواج طوفانش تمیز دولت و ملت مشکل باشد و نه سرماند و نه دستار، نه آپولت دولتی و نه وصله جامه رعیتی. همه عور در قعریم می‌روند و در دهان ازدهای دشمن حقیقی می‌افتند و من هم به جهنم می‌گویند.

رسول با صداقت و هوشیار حضرت والا که تعبیر از او به رساله ناطق کردم همه مکنونات والا و نکات بدیهی را گفت و من همچنان که باید فهمیدم، اگرچه فهمی نمانده. آنچه که نیز لازم بود شفاهاً عرض شده و به عرض می‌رسد.

مقصود از تسطیر و تصدیع این چند سطر که از طغیان قلم چند صفحه شد همانا عرض اخلاص و برای بی‌جواب نماندن رسمی تعلیقه بود. ولی باز با وجود آنکه مکرراً گفتم و نوشتم مجبورم که کتباً تکرار کنم و بعد از این نیز اگر هزار عریضه عرض کنم (که انشاءالله محتاج نمی‌شویم) در هر یک به کرات تکرار خواهم کرد. این حقیقت اساسی را که دوره حیات پلتیکی و سیاسی این بنده سپری شده و ابداً حالت مذاکرات رسمی در من نمانده، در دو سال طهران به اندازه دویست سال در دیپلماسی سیر کردیم و حال ابداً حاضر نخواهیم شد که داخل آن باب بشوم. اگر حقیقت و صداقت است چنان که بویش را می‌شنوم داخل بازیچه می‌شوم والا فلا، و گمان می‌کنم که این مقصود من با عین مکنون قلبی حضرت اقدس والا نیز توافق تام داشته باشد و بر جسارتم ببخشید.

ترتیب مقدمات شروع را شفاهاً عرض کرده‌ام. امیدم کامل است که وقت را فوت نخواهیم کرد. باقی تقدیم ادعیه قلبی عاجزانه خالصانه و حسیات صمیمیه مودتکارانه به آرزو کشان نجات وطن و ملت از این بدبختی متناهی یا<sup>(۹)</sup> حفظ حقوق و شرف ملی.

گمنام، س. ح. تقی‌زاده

پایان مکاتبات

#### یادداشت‌ها:

۱. مراد عین‌الدوله است.
۲. نسخه خط تقی‌زاده: خیلی کرد.
۳. از نسخه خط تقی‌زاده
۴. نموده (و دنباله را ندارد)
۵. این قسمت فقط در نامه پاکنویس شده هست.

۶. اشاره است به حسینقلی گماشته عین‌الدوله
۷. اشاره است به نماینده‌ای که از طرف عین‌الدوله به تبریز آمده بوده است.
۸. اشاره است به سن عین‌الدوله و سوابق زندگی او
۹. در مقاله چاپی (یا) است، احتمالاً (با).